

بررسی مضامین اجتماعی و سیاسی در مقطعات انوری ابیوردی

شهبین حقیقی*
دانشگاه جهرم

محمدحسین کرمی**
دانشگاه شیراز

چکیده

اوحدالدین علی ابن محمد بن اسحاق ابیوردی، متخلص به انوری، از شاعران قصیده‌سرای سده‌ی ۶ هجری قمری در حوزه‌ی خراسان است که بیش از هر چیز در جایگاه شاعری مدیحه‌سرا شناخته شده است. بدیهی‌ست شاعری که از دیرباز در به کارگرفتن هنرمندانه‌ی صنعت حسن طلب، شهره‌ی آفاق بوده و همواره به نیروی مدح و حتی هجو، از ممدوحان خود، چیزهایی گاه بسیار حقیر مانند گاه و جو مرکب، درخواست کرده است، قاعدتا باید تنها رضای خویش یا پسند خاطر ممدوح را در نظر داشته باشد و کم‌تر به مضامین اجتماعی بپردازد؛ اما بررسی آثار انوری نشان می‌دهد که وی نه تنها به مسایل اجتماعی بی‌توجه نبوده، بلکه گاه رخدادها و حوادث اجتماعی را در آثار خود بازتاب داده یا در جایگاه یک منتقد اجتماعی، از ضعف‌ها و معضلات جامعه و سیاست‌گذاران عصر خویش، به تندی انتقاد کرده است. در این پژوهش، تلاش شده تا سوگیری‌های انوری در برابر اجتماع و سیاست زمانه‌ی خویش که بیش‌تر در مقطعات وی و کم‌تر در قصاید او بازتاب داشته است، بررسی و واکاوی شود.

واژه‌های کلیدی: انوری، نقد اجتماعی، سیاست و سیاستگذاری، مدح، مقطعات

۱. مقدمه

انوری ابیوردی، شاعر قصیده‌سرای سده‌ی ۶ هجری قمری، از شاعران بزرگ فارسی‌زبان است. دیوان انوری از جمله آثار گرانسنگ ادبیات کهن فارسی به شمار می‌رود که هم از نظر تاثیرگذاری بر شاعران پس از خود و هم از دید ارزش‌های هنری

* استادیار زبان و ادبیات فارسی hagh.1390@gmail.com (نویسنده‌ی مسئول)

** استاد زبان و ادبیات فارسی mhkarami@rose.shirazu.ac.ir

برجسته‌ی خود متن، شایسته است از زاویه‌ی رویکردهای گوناگون نقد ادبی بررسی و واکاوی شود. انوری شاعری ست مدیحه‌سرا که از دیرباز در تاریخ ادبیات فارسی، به مدح‌گویی‌های اغراق‌آمیز، نام‌بردار بوده است. وی در مداحی گاه چنان راه اغراق می‌پیماید که ممدوح را با ذات کبریا برابر می‌نهد و یا از قدیسان و بزرگان دین نیز برتر می‌شمارد. انوری به همان اندازه که در مدح، شهره است در هجو نیز دستی توانمند دارد. از دیگر ویژگی‌های انوری، طلب و خواهش‌های بی‌امان او از ممدوحان است. او همواره به شیرینی مدح یا تقاضا به ضرب و زور هجو، از مخاطبان شعر خویش، چیزی طلب می‌کند. خواسته‌های وی نیز از زر و سیم را شامل می‌شود تا چیزهایی حقیر که خواننده را به حیرت می‌اندازد و تا اندازه‌ی فراوانی، خنده‌دار به نظر می‌رسد. نگاهی گذرا تنها به قطعاتی که انوری در آن‌ها تقاضایی داشته است، خود می‌تواند موضوع پژوهشی مستقل باشد. برای نمونه، شماری از خواسته‌های کوچک او از ممدوحان برشمرده می‌شود: تقاضای شراب (که در مقطعات انوری، بالاترین بسامد را دارد)، جو (انوری، ۱۳۷۱: ج ۲، ۵۳۱)، فرش و اسب و زین و خیمه (همان: ۵۳۵)، خربزه (همان: ۵۴۶)، شراب و گوشت و مزه (همان: ۵۶۳)، سکنجبین (همان: ۵۶۳)، هیزم (همان: ۵۷۸)، یخ (همان: ۵۸۲)، پوستین (همان: ۵۹۶)، کاه (همان: ۶۰۶) و...

رفتار این شاعر با ممدوحان نیز جالب توجه است. ممدوحان او پیوسته در معرض تهدیدهای وی قراردارند. همیشه بیم این هست که در صورت سرباززدن از برآوردن خواسته‌های انوری، به تیغ زبان او گرفتار آیند؛ از این رو، می‌توان انوری را شاعری ارزیابی کرد که بیش‌تر به خود و خواسته‌های خود می‌اندیشده و جز رضای ممدوح و صله‌ای که از راه مدح و گاه هجو به دست می‌آورده، دغدغه‌ای نداشته است؛ اما بررسی آثار انوری نشان می‌دهد که وی به مسایل اجتماعی، بسیار حساس بوده است. او گاه رخدادها و حوادث اجتماعی را در آثار خود بازتاب داده و درباره‌ی آن‌ها اظهارنظر کرده است یا این‌که در جایگاه یک منتقد اجتماعی، از ضعف‌ها و معضلات جامعه، پرده برداشته و سیاست‌گذاران عصر خویش را به انتقاد گرفته است. این‌گونه مضامین، بیش‌تر در مقطعات و در سطحی پایین‌تر، در قصاید وی باز نمود داشته است.

از جمله آثاری که تا اندازه‌ای به بعد سیاسی و اجتماعی شعر انوری نظر داشته‌اند می‌توان به مقاله‌ی «شریعت دوگانه‌ی انوری» (جوادی امام‌زاده‌ای و عبیدی‌نیا، ۱۳۹۳: ۷۳-۹۲) اشاره کرد. در این اثر، از تناقض فضای شعری انوری و این‌که در شعر او

گدایی، ستایش هذیان‌گونه‌ی ممدوحان، تلبیس و تمویه صفات ممدوحان و بی‌توجهی به مردم و جامعه از ره‌گذر مدیحه‌سرایی با مضامینی همچون پرهیز از گدایی، عقل‌گرایی و پرهیز از بردگی فکری، قناعت و گرایش به سکوت و عزلت، جمع‌آمده، سخن به میان آمده‌است؛ اما نگارندگان - شاید به دلیل محدودیت موضوع و مجال مقاله - سخنی درباره‌ی بعد سیاسی و اجتماعی شعر این شاعر، به میان نیاورده‌اند.

همچنین با آن‌که داستان شهرآشوب منسوب به انوری در ذم مردم بلخ و افسانه‌ی طغیان مردم بلخ بر شاعر، شهره‌ی آفاق است و نیز با آن‌که انوری در آثار خود (عمدتاً در بافتی طنز یا هجوگونه) شهرآشوب فراوان دارد، در کتاب شهرآشوب در شعر فارسی (گلچین معانی، ۱۳۸۰)، نامی از این شاعر به میان نیامده‌است؛ حال آن‌که در انواع شعر فارسی (رستگار فسایی، ۱۳۷۲: ۱۳۸) داستان یادشده از جمله جلوه‌های اجتماعی این قالب شعری دانسته شده‌است. از پژوهش‌های بسیار سودمند در زمینه‌ی انوری و شعر او، باید به کتاب *مفلس کیمیا فروش*، اثر شفیعی کدکنی اشاره کرد. شفیعی کدکنی در کتاب یادشده، افزون بر ارزیابی بعد مدحی شعر انوری، برای شعر او کارکردی دیگر نیز در نظر می‌گیرد: «بعد سیاسی» و «بعد اجتماعی»؛ با این حال، مجال محدود مقدمه‌ی کتاب، دست نویسنده را برای پرداختن به همه‌ی ابعاد سیاسی و اجتماعی شعر انوری و چند و چون این پدیده به طور مشروح، بسته‌است.

۲. انوری، سیاست و اجتماع

در ادامه تلاش شده با در نظر گرفتن تقسیم‌بندی صحیح شفیعی کدکنی، مضامین سیاسی و اجتماعی شعر انوری را به طور مشروح، در شعر او، بررسی و ارزیابی کنیم. برای بررسی بهتر، دیدگاه‌های سیاسی و اجتماعی انوری که در مقطعات او بازتاب یافته، به طور جداگانه واکاوی شده است:

۲.۱. انوری و سیاست

از دید نویسنده‌ی *مفلس کیمیا فروش*، شعر سیاسی، شعری ایدئولوژی‌محور است که تحت تاثیر آگاهی سراینده از تحولات تاریخی و لحظه‌ای که نویسنده در آن زندگی می‌کند، سروده شده است؛ این نوع، شعری است در نفی برخی ارزش‌ها و اثبات برخی ارزش‌های دیگر. مطالعه‌ی اشعار انوری نشان می‌دهد این شاعر به ظاهر چاپلوس و

۵. _____ مجله‌ی شعرپژوهی (بوستان ادب) / سال ۸، شماره‌ی ۴، زمستان ۱۳۹۵ (پیاپی ۳۰)

کاسه‌لیس، گاه در هیات یک ناقد سیاسی ظاهر می‌شود. مضامین سیاسی را در مقطعات انوری به گونه‌ی زیر می‌توان دسته‌بندی کرد:

۲. ۱. ۱. نکوهش پادشاهان ستمگر

انوری در قطعه‌ای معروف و ماندگار با مطلع

آن شنیدستی که روزی زیرکی با ابلهی گفت کاین والی شهر ما گدایی بی‌حیاست...
(همان: ۵۲۸)

تیر نکوهش خویش را مستقیماً رو به سلطان بی‌عدالت روزگار خویش نشانه رفته و با بیانی بی‌پروا او را گدا و ستمگر خوانده است. این قطعه‌ی مشهور انوری، از جمله اشعار ماندگار ادب فارسی با درون‌مایه‌ای کاملاً سیاسی است که حتا در دوران معاصر نیز پروین اعتصامی در قطعه‌ای به مطلع

روزی گذشت پادشهی از گذرگهی فریاد و بانگ از سر هر کوی و بام خاست...
(اعتصامی، ۱۳۸۴: ۱۷۶)

آن را بازآفرینی کرده است.

۲. ۱. ۲. فریاد اعتراض به ستمی که بر مردمان می‌رود

انوری در رویدادها و شرایط نابهنجار سیاسی و اجتماعی، برای خود، حق چون و چرا قایل است؛ از این رو پیوسته از بی‌عدالتی و ستمی که عالم را کران تا کران فراگرفته، شکوه‌مند است و از جور و بی‌عدالتی، کاستی‌ها و ناراستی‌ها فریاد برمی‌آورد. این فریادهای اعتراض‌آمیز را در قطعه‌ای با مطلع

جور یک‌سر جهان چنان بگرفت که همی بوی عدل نتوان یافت
(انوری، ۱۳۷۲: ج ۲، ۵۹۵)

می‌توان به رسایی شنید؛ هرچند شاعر پس از سردادن نعره‌های اعتراض‌آمیز، ناگهان به ضعف خود برای تغییر اوضاع پی‌می‌برد و سرخورده و سرگشته، می‌نالد:

خواجه دانی که چیست حاصل کار؟ تا نباید عنان به دیو سپرد
متفکر همی‌بباید زیست متحیر همی‌بباید مرد
(همان: ۵۹۵)

۲. ۱. ۳. محوریت یافتن «ایران» و «وطن» در شعر انوری

ایران و اوضاع ایران در شعر انوری، هویتی تازه دارد. فریاد دادخواهی او برای رسیدن به فریاد «ایران» و «ایرانی»، یادآور فریاد آزادی‌خواهان دوره‌ی مشروطه است که لفظ

«ایران» در قالب زادگاه و وطن، در کانون توجه آنان قرار داشته است. او در واقعه‌ی حمله‌ی غزان به خراسان، در قصیده‌ای به مطلع
به سمرقند اگر بگذری ای باد سحر نامه‌ی اهل خراسان به بر خاقان بر
(همان: ۲۰۲)

به نمایندگی از اهل خراسان، دست تظلم به سوی خاقان سمرقند، «رکن‌الدین قلیج طمغاج خان»، پسرخوانده‌ی «سلطان سنجر»، دراز کرده و با مرکزیت دادن به واژه‌ی «ایران»، از او برای رسیدن به فریاد اهل خراسان یاری جسته‌است:
کارها بسته بود بی شک در وقت و کنون وقت آنست که راند سوی ایران لشکر...
چون شد از عدلش سرتاسر توران آباد کی روادارد ایران را ویران یکسر ...
(همان: ۲۰۳)

شکوه از ویرانی شهرهای آبادان ایران مانند خراسان و اصفهان؛ گزارش سوگوارانه‌ی کشتار وحشیانه‌ی ایرانیان و استخفاف آنان؛ شرح درازدستی غزان به مال و جان و ناموس مردم این شهرها و... از درون‌مایه‌های غالب این شعر است؛ حتی قالب نامه که برای شعر، برگزیده شده، حالتی عرض حال‌گونه به آن داده که زمینه را برای بحث درباره‌ی اوضاع و شرایط ایران و ایرانی از زوایای مختلف فراهم آورده‌است. باید یادآور شد با این‌که اشعاری از این دست از انوری برجای مانده، جایگاه این شاعر در قالب یک منتقد سیاسی و اجتماعی در میان صاحب‌نظران شعر سنتی و معاصر فارسی، از نظر دور مانده‌است؛ برای نمونه، در *طلا در مس* (براهنی، ۱۳۷۱، ج ۲: ۷۱۵-۷۱۶)، «وطن» در اندیشه‌ی شاعران کهن ایران، چندان نمود برجسته‌ای نیافته یا در مقالات «وطن در شعر مشروطیت» (پروین، ۱۳۸۹: ۳) و «نگاهی به مفهوم وطن در شعر مشروطه» (میرزانی، ۱۳۸۷) تنها می‌توان بازتابی از کتاب *تلقی قدما از وطن* (شفیعی کدکنی، ۱۳۵۲) را دید؛ جز آن، از نقش شاعران کهن فارسی (از جمله انوری) در این زمینه، سخنی به میان نیامده‌است؛ از همین نوع است مقاله‌ی «مطلع ادبیات سیاسی در ایران معاصر» (صراطی، ۱۳۹۱) که در آن، تلویحا شعر ملی و سیاسی و اجتماعی، با تجدد و مشروطه همراه دانسته شده و از شاعران کهن پارسی سخنی به میان نیامده‌است. از همین نوع است نظر نویسندگان *گونه‌های نوآوری در ادبیات فارسی* (حسن‌لی، ۱۳۸۵: ۳۶۶) و *جو بیار لحظه‌ها* (یاحقی، ۱۳۷۸: ۱۷). می‌توان گفت علی‌میرفطروس، از معدود پژوهشگرانی است که دو فصل از کتاب خود را به شعر وطنی و

سیاسی شاعران قدیم ایران اختصاص داده‌است؛ وی در تاریخ در ادبیات فارسی، عنوانی را از مطلع شعر معروف انوری، «بر سمرقند اگر بگذری ای باد سحر»، برگزیده و در ادامه، از تکرار کلمه‌ی «ایران» در قصیده‌ی یادشده چنین نتیجه گرفته‌است که «بر خلاف تصورات رایج، مردم ما -از دیرباز- بسیاری از عناصر تشکیل‌دهنده‌ی ملت را می‌شناخته‌اند؛ به عبارت دیگر، تصور سرزمین مشترک و وجود نوعی خودآگاهی تاریخی در تاریخ و فرهنگ ما- و خصوصاً ادبیات حماسی ما- به خوبی نمایان است.» (میرفطروس، ۲۰۰۶: ۲۴) از همین نوع است نظر فریدون آدمیت که با خارجی بودن اندیشه‌ی وطن و ایران مخالف است؛ از دید او این مفاهیم، زاده و پرورده‌ی تاریخ و فرهنگ کهن‌سال ایرانی است و در مسیر تاریخ ایران و پیدایش جنبش‌های مختلف اجتماعی، سیاسی و مذهبی، تجلیات اساسی داشته‌است. (آدمیت، ۱۳۴۶: ۷۳)

۲. ۱. ۴. دخالت مستقیم در سیاست و واکنش به رخدادها و چهره‌های سیاسی

انوری همواره به رخدادهای سیاسی و نیز چهره‌های سرشناس عالم سیاست، حساس است و گاه آن‌ها را در آثار خویش بازتاب می‌دهد. واکنش او به چنین رخدادهایی، یا پوشیده است یا آشکار؛ برای نمونه، او در قصیده‌ای با مطلع
این‌که می‌بینم به بیداری‌ست یارب یا به خواب

خویشتن را در چنین نعمت پس از چندین عذاب

(انوری، ۱۳۷۲، ج ۱: ۲۶)

که به مدح «صاحب مجدالدین ابوالحسن عمرانی»، از ممدوحان محبوب انوری، اختصاص دارد، به تعریض از گروهی نالایق، یاد کرده است که گویا برای صاحب، توطئه‌چینی کرده بوده‌اند:

دل ز بیم آن‌که باد سرد بر تو بگذرد روزوشب چونان که ماهی را براندازی ز آب
ما چو برگ‌بید و قومی از بزرگان در سکوت دایم اندر عشرتی از خردبرگی چون سداب
انوری آخر نمی‌دانی چه می‌گویی خموش گاو پای اندر میان دارد مران خر در خلاب
(همان: ۲۶)

انوری در این قصیده، اشخاص و رویدادهایی را در نظر داشته که برای ممدوح شناخته شده بوده‌اند و شاعر پس از اشاره به آن‌ها، از بیم همان افراد، از ادامه‌ی سخن بازمی‌ماند. انوری به واقعه‌ی زندانی شدن همین خواجه مجدالدین ابوالحسن نیز واکنش نشان داده و درباره‌ی آن چندین قطعه سروده است؛^۱ برای نمونه:

آن شد که جهان لاف همی زد که من آنم کز بوالحسنم راتبه هر روز سه مرد است
(همان، ج ۲: ۵۳۴)

یا در واکنش به واقعه‌ی میل کشیدن چشم «الب ارغو»، از ممدوحان خود، حادثه
را با بیانی شاعرانه، در قطعه‌ای به تصویر کشیده و او را دلداری داده است:
شاهها بدیده‌ای که دلم را خدای داد در دیده‌ی تو معنی نیکو بدیده‌ام
(همان: ۶۷۶)

او گاه تنها با یادکرد سمت و مقام دولت‌مردان، به هجو آنان یا گله و شکایت از ایشان
پرداخته است؛ برای نمونه، در قطعه‌ای به مطلع
می‌نبینی که روزگار چه کرد؟ به فلک برکشید دونسی را
(همان: ۵۱۹)

دون‌پایگی یکی از کارگزاران شاه را آشکار کرده و در قطعه‌ای به مطلع
ای شاه جهان حیهی صندوق خزانست از هر چه نه خاص تو شود، بانگ برآرد
(همان: ۵۹۰)

خزانه‌دار شاه را به قرینه‌ی همنشینی مار و گنج، حیه (به معنی مار) نامیده است. از
همین نوع است قطعه‌ای با مطلع
به شغل دیوان بر من تکبرت نرسد که دیوی ار چه تو را صد مثال دیوانی ست
(همان: ۵۶۹)

که شاعر در آن به یکی از دیوانیان تاخته، او را ستمکار خوانده و از فرجام بد ستمگری
بیم داده است:

گذشت ظلم تو ز اندازه بر مسلمانان ز کردگار بترس این چه نامسلمانی ست
خدای شر تو از روی خلق دور کناد که با وجود تو روی جهان به ویرانی ست
(همان: ۵۶۹)

از دیگر مقطعات انوری با همین درون‌مایه، قطعه‌ای است به مطلع
ز مردمان مشمر خویش را به هیات و شکل که مردمی نه همین هیکل هیولانی ست
(همان: ۵۶۸)

همچنین قطعه‌ای تمثیلی است با مطلع
روبهی می‌دوید از غم جان روبه دیگرش بدید چنان
(همان: ۷۰۱)

که در آن، سلطان را در راس همه‌ی مردم نشانده و سپس مردم را که تمثیلی از کارگزاران حکومتی او هستند، به جهل و ناشایستگی محکوم کرده‌است. در این داستان، در روزی که سلطان امر به خَرگِیر داده است، روباهی از بیم گرفتار شدن، به شتاب می‌گریزد. روباهی دیگر با تعجب از او می‌پرسد تو که خر نیستی چرا می‌گریزی؟ روباه نخست، پاسخ می‌دهد: آدمیان خر و روباه را از هم تشخیص نمی‌دهند؛ می‌ترسم تا به خودم بیایم، «چو خر برنهندمان پالان...» (همان: ۷۰۱) این تمثیل بازتاب‌دهنده‌ی روزگاری است که انوری در آن می‌زیسته و از این رو، می‌توان آشوب و نابسامانی جامعه‌ی عصر انوری را در آن دید؛ گویا همحسی با انوری و از سر گذراندن شرایط یک‌سان سیاسی، باعث شده پس از وی، سعدی نیز این تمثیل را بازآفرینی کند و از آن برای بیان همان منظور، یاری جوید. (ر.ک: سعدی، ۱۳۶۳: ۱۳۲)

با این حال، انوری گاه پوشیده‌گویی را فرومن‌نهد و با زبانی تیز، مستقیم و بی‌واسطه در سیاستگذاری‌ها دخالت می‌کند؛ راهکارهای او نیز عمدتاً از بینش سیاسی، خالی نیست. شاعر گاه در قالب شعر، از کس یا کسانی به شاه و دستور، شکایت می‌برد یا عزل و نصب گروهی را خواستار می‌شود:

ای صدر نایبی به ولایت فرست زود معذول کن شهابک منحوس دزد را
 زره‌ای بی‌شمار به افسوس می‌برد آخر شمار او بکن از بهر مزد را
 (انوری، ۱۳۷۲، ج ۲: ۵۱۶)

در قطعه‌ی یادشده، لحن گفتار شاعر چنان دستوری است که اگر جای شاعر را با امیر عوض کنیم، خواننده گمان می‌برد امیری در قالب شعر، گوش‌مالی زیردستی درازدست را خواستار شده است. انوری همچنین، در قطعه‌ای با عنوان «در مذمت اصحاب دیوان» به مطلع

خسروا این چه حلم و خاموشی‌ست؟ صاحبا این چه عجز و مایوسی‌ست؟
 آخر افسوس‌تان نیاید از آنک ملک در دست مشتی افسوسی‌ست؟
 (همان: ۵۶۷-۵۶۶)

شاه را خاموش و وزیر را عاجز و مایوس خوانده و پرده از کار دیوانیان ناشایست فروافکنده‌است. لحن امری و محکم او در مخاطبه با وزیر و پادشاه، برشمردن عیوب ظاهری عمال دولتی (مانند گرانی، لنگی، رومی‌روی و اشقر بودن...) و اوصاف زشت باطنی آنان (مانند گنده‌دهن، رعنائیش، منهی و جاسوس، خر، راهزن، غر، زن‌به‌مزد،

۵۵ ————— بررسی مضامین اجتماعی و سیاسی در مقطعات انوری ابیوردی

مدبر و منحوس، گبر و راهب، کافر، بی‌خرد، کفر محض، معاشر شر بودن، قلتبانی و خامی و...) که به ترتیب اولاً، ثانیاً... تنظیم شده‌است، نشانگر جسارت و بی‌پروایی او در برابر شاهان مستبد و خودکامه‌ی دوران خویش است. در بیت پایانی این قطعه:

همه از روزگار معکوس ست هرچه در کار ملک معکوسی ست
(همان: ۵۶۷)

نوعی طعنه و کنایه دیده می‌شود که از یک سو، روزگار را معکوس نشان می‌دهد (می‌توان از آن بخت‌برگشتگی را نیز برداشت کرد)؛ از دیگر سو، این وارونگی را به کار ملک نیز تعمیم می‌دهد که این پدیده مسلماً حاصل بی‌لیاقتی کارگزاران و چه بسا خود شاه و وزیر، دانسته شده‌است. در چنین شرایطی، سیمای انوری مدح‌پیشه و چاپلوس، به شاعری انقلابی، تبدیل می‌شود که درون‌مایه و لحن آتشین و حماسی اشعار او به شدت رنگ و بوی کلام شاعران انقلابی دوره‌ی مشروطه را به خود می‌گیرد و تداعیگر شعر شاعرانی همچون فرخی یزدی و میرزاده‌ی عشقی ست؛ روشن است که این نوع هجوها برای دوران انوری بسیار سنگین و نشانگر آگاهی سیاسی او است. شکواییه‌ی او بر مرگ شاهان شایسته و روی کار آمدن مثنی نالایق در ایران را می‌توان مصداق این آگاهی سیاسی دانست:

خطابی با فلک کردم که از راه جفاکشتی شاهان عالم‌آرای و جوانمردان برمک را
زمام حل و عقد خود نهادی در کف جمعی که از روی خرد باشد برایشان صدشرف‌سگ را
نهان در گوش هوشم گفت: فارغ باش زین معنی که سبوت بر کند ایام، هر ده روزه یک یک را
(همان: ۵۱۷)

از همین نوع است قطعه‌هایی با مطلع‌های
چه خیر باشد در خیل و لشکری که در او نجیب مشرف و عارض فرید لنگ بود
(همان: ۶۳۱)

رای مجد الملک در ترتیب ملک زاژ چون تذکیر قاضی ناصح ست
(همان: ۵۲۹)

کامل العصر نیک نیک بدان با من این سیف نیک می‌نکند
(همان: ۶۲۴)

یا در قطعه‌ای بر مرگ «میر طغرل» نامی، به سبب ستم‌های فراوان او بر مردمان، شادی‌ها کرده است:

میر طغرل بمرد و من گفتم: ملک‌الموت کار مردان کرد
برهانی‌د مردمان را زو مردمی کرد و سخت نیک آورد
قلتبانی که شصت سال بزیست یک درم سنگ نان خویش نخورد
(همان: ۵۹۷)

۲.۲. انوری و اجتماع

شعر اجتماعی از دید شفيعی کدکنی، مفهومی عام‌تر دارد و سراینده به شکلی غریزی و بی‌آن‌که به ایدئولوژی خاصی نظر داشته باشد، در آن به برخی مشکلات و معضلات اجتماعی می‌پردازد؛ شفيعی کدکنی، افزون بر این‌که انوری را در این نوع شعر نیز توانمند معرفی کرده، حتی مدیحه‌سرا بودن وی را نیز نشان سوگیری سیاسی وی دانسته و کوشیده سیر دگرگونی معیارها و ارزش‌های اجتماعی را از خلال مدیحه‌های شاعران درباری به ویژه انوری، نشان دهد؛ در کنار آن، از تاثیر و قدرت شعر درباری در تبلیغ قدرت‌های خودکامه و ارائه‌ی سیمایی سراب‌گونه از دربارهای دوران شاعر و ضمن آن، کارکرد تعلیمی این نوع شعر در القای بسیاری از مکارم اخلاقی به ممدوحان نیز سخن گفته‌است. (شفيعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۲۶۲-۲۶۳)

افزون بر گفته‌های شفيعی کدکنی در تشریح بعد اجتماعی شعر انوری، دقت در مقطعات وی نشان می‌دهد شعر این شاعر، گاه آینه‌ای است که می‌توان چهره‌ی واقعی اجتماع دوران وی را به روشنی در آن دید. شاعر حساس و تیزبین، دردها و مفاسد اجتماع دوره‌ی خویش را می‌بیند، می‌شناسد و از سر درد، با لحنی تمسخرآمیز یا خشمگین و هجوآلود، شرحی از دیده‌ها و دریافته‌ها را می‌سراید. از جمله مواردی که در پیوند با اجتماع و نقد اجتماعی در مقطعات انوری دیده می‌شود، به موارد زیر می‌توان اشاره کرد:

۲.۲.۱. گله از زوال دین و دانش و انسانیت

گاه انوری دلگیر از اهل زمانه، از زوال دین و دانش و قحط‌سال انسانیت می‌نالند. بر هرچه می‌بیند، نشان جهل و بی‌خردی حک شده؛ هیچ کورسویی از کمال و دانش و معرفت، ظلمت این جهان جهل‌اندود را روشن نمی‌سازد. شاعر حساس و تیزبین، از سر عجز، دست به نفرین برمی‌دارد؛ اما در کمال ناامیدی می‌بیند حتی برای اجرای آنچه به نفرین خواسته نیز دست حمایتگری وجود ندارد؛ زیرا جامعه‌ی روزگار خود را از

وجود پیش‌روانی که می‌توانند نوحوار زمین را از جهل و بی‌دانشی و بحران انسانیت بپالایند، تهی می‌بیند:

ربع مسکون آدمی را بود دیو و دد گرفت کس نمی‌داند که در آفاق انسانی کجاست؟
دور دور خشک‌سال دین و قحط دانش‌ست چند گویی فتح بابی کو و بارانی کجاست؟
من تو را بنمایم اندر حال، صد بوجهل جهل گرمسلمانی تو تعیین کن که سلمانی کجاست؟...
خاک را طوفان اگر غسلی دهد، وقت آمده‌ست ای دریغا داعی چون نوح طوفانی کجاست؟
(انوری، ۱۳۷۲، ج ۲: ۵۲۵-۵۲۶)

۲.۲.۲. شهر آشوب‌سرایی انوری و پیوند آن با نگرش خاص او به اصناف اجتماعی

شمیسا شهر آشوب را از فروع هجو می‌داند که خود «زیرساخت بسیاری از انواع و زیرانواع ادبی از قبیل طنز و کمدی‌ست. شهر آشوب، شعری‌ست که در هجو یک شهر و نکوهش مردم آن باشد.» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۲۴۲) رستگار فسایی معتقدست: «شهر آشوب یکی از انواع نادر شعر فارسی است که به نام‌های شهرانگیز، عالم آشوب، دهر آشوب، جهان آشوب و فلک آشوب نیز خوانده شده است.» (رستگار فسایی، ۱۳۸۰: ۲۷۶) وی شهر آشوب را بر دو نوع می‌داند: یکی آن‌که شاعر در آن، همه یا بیش‌تر مردم یک شهر را مدح و ذم کرده باشد و دیگری آن‌که شاعر در آن، به توصیف پیشه‌وران یک شهر و تعریف حرفه و صنعت ایشان پرداخته باشد. «شهر آشوب، نظمی‌ست که در آن از تغییر اوضاع، بی‌سامانی و یا سر و سامان داشتن یک شهر یا مملکت یا مردم آن، یاد می‌شود و اغتشاشات و بی‌سامانی‌های اقتصادی یا سیاسی و دینی، بازنموده می‌شود و بدین ترتیب، شهر آشوب قاعدتا باید ناظر بر معنی شعر باشد، نه قالب آن.» (همان: ۲۷۶) کتاب شهر آشوب در شعر فارسی، اثر احمد گلچین معانی، اثری مستقل است که نویسنده در آن به زندگی و آثار شهر آشوب‌سرایان ایرانی پرداخته؛ اما همان‌گونه که در مقدمه گفته شد، در این کتاب، سخنی از انوری به میان نیامده‌است؛ شاید از آن رو که شهر آشوب‌های انوری را زیرمجموعه‌ی هزل و هجو قرار داده‌اند و نه از زمره‌ی شهر آشوب. حال آن‌که قطعه‌ی «در مذمت بلخ» را چه سروده‌ی فتوحی مروزی بدانیم چه انوری؛ چه آن را زیرمجموعه‌ی شهر آشوب به‌شمار آوریم، چه هجو، با افسانه‌ای که این قطعه پیرامون نام انوری تنیده، او را یکی از شاعران متبحر در این نوع نیز معرفی کرده‌است. مطلع قطعه‌ی یادشده:

چار شهرست خراسان را بر چار طرف که وسطشان به مسافت کم صددرصد نیست
(انوری، ۱۳۷۲، ج ۲: ۳۷)

در شعر انوری، هر دو نوع شهرآشوب را می‌توان دید که ما در این جا آن‌ها را زیر دو عنوان کلی «شهرآشوب‌های شهری و منطقه‌ای» و «شهرآشوب‌های صنفی» دسته‌بندی کرده‌ایم:

الف) شهرآشوب‌های صنفی انوری در نکوهش اصناف مختلف اجتماع

شاعران خوش‌قریحه‌ی فراوانی با اصحاب پیشه‌های مختلف، مضمون پرداخته‌اند و اشعاری زیبا از خود برجا گذاشته‌اند. از مهم‌ترین این شاعران، مسعود سعدسلمان و سنایی غزنوی و ده‌ها شاعر دیگر را می‌توان نام برد که اغلب به توصیف یا مدح پیشه‌ها و پیشه‌وران و اصناف پرداخته‌اند؛ اما انوری مانند ایشان به توصیف پیشه‌ی اهل هر حرفه نپرداخته؛ بلکه صاحبان برخی حرفه‌ها را بیش‌تر از سرکینه‌های شخصی یا کم‌کاری‌های متصدیان آن‌ها، هجو کرده است؛ از نمونه‌های توجه انوری به اصناف مختلف، به موارد زیر می‌توان اشاره کرد:

۱. مذمت شاعری و شاعران

انوری با این‌که خود از سرآمدان شعر فارسی ست، به طبقه‌ی شاعران، فراوان ناسزا گفته و ایشان را نقد کرده است؛ دلیل امر شاید آن باشد که این طبقه همواره شاعری را وسیله‌ی گدایی قرار داده‌اند و آبروی هنر را ریخته‌اند. نکوهش شاعران به دلیل حرص و طمع، در قطعه‌ای با مطلع

انوری شعر و حرص دانی چیست؟ این یکی طفل و آن دگر دایه...
(همان: ۷۴)

و هجو گدایشگی آنان در قطعه‌هایی با مطلع

ای صاحبی که صدر وزارت ز جاه تو با اوج آفتاب زند لاف برتری
(همان: ۷۳۹)

احوال مبرمی و گدایی شاعران دانند همگنان، که مه شعر و مه شاعری
(همان: ۷۳۹)

بازتاب داشته است. انوری در جای جای آثار خویش، از بلندمنشی و قناعت دم زده و قطعه‌ی مشهور وی:

آلوده‌ی منت خسان کم شو تا یک‌شبه در وثاق تو نان‌ست...
(همان: ۵۵۳)

برای کسانی که با شعر و شخصیت شاعر آشنا نیستند، از او چهره‌ای وارسته و زاهدپیشه به نمایش می‌گذارد؛ در حالی که خود او سرآمد همه‌ی شاعران گداپیشه است و حتی برای جزیی‌ترین و حقیرترین خواسته‌ها به طنز و جد و هجو و هزل (به اصطلاح با بهره‌گیری از همه‌ی امکانات زبانی)، بزرگان را وادار به کرم کرده‌است. همین دوگانگی شخصیت میان استغنا و گداپیشگی، پدیده‌ای است که پیوسته در شعر او تکرار می‌شود و یکی از درون‌مایه‌های تکراری شعر اوست. (ر.ک: شفیع‌ی کدکنی، ۱۳۷۳: ۱۱۲) کسادی بازار شعر و شاعری نیز شاعر را بسیار ملول کرده و گاه او را به خشم می‌آورد. این دیدگاه در قطعه‌ای که به گفت‌وگوی انوری و کناس اختصاص دارد، باز نمود داشته است (انوری، ۱۳۷۲، ج ۲: ۵۶۲). حاصل او از هنر شاعری، اغلب تحقیر وی بوده‌است:

گهی به اجرت خانه گرو بود کفشم گهی به نان شبانه به رهن دستارم
گهی نهند گران‌جان و ژاژخا نامم گهی دهند لقب احمق و سبکسارم...
(همان: ۶۸۵)

انوری گاه نفس شعر را زشت شمرده و پرداختن به آن را مغایر با آیین مردانگی دانسته‌است:

شعر - دور از تو - حیض مردانست بعد پنج‌ساعت آگر نبندد به
مرد عاقل به ناخن هذیان جگر خویش آگر نرندد به...
(همان: ۷۱۳)

و گاه پرداختن به مدح و هجو و غزل را دون شان خود دانسته‌است:
دی مرا عاشقکی گفت: غزل می‌گویی گفتم: از مدح و هجا دست بیفشاندم هم...
(همان: ۶۹۵)

زیرا منشاء سرودن این سه نوع، شهوت و حرص و غضب است و چون این سه خوی نکوهیده در سرشت انوری مرده، دیگر به شاعری نشاید پرداخت؛ در همین مضمون است قطعه‌ای با مطلع

گرچه دربستم در مدح و غزل یک‌بارگی ظن مبر کز نظم الفاظ و معانی قاصر
(همان: ۶۸۶)

انوری علاقه‌مند است به جای شاعر، حکیم یا فرزانه باشد؛ از این نوع است قطعه‌ای با مطلع

۶. _____ مجله‌ی شعرپژوهی (بوستان ادب) / سال ۸، شماره‌ی ۴، زمستان ۱۳۹۵ (پیاپی ۳۰)

غصه‌ها دارم ز نقصان از همه نوعی ولیک زین یکی آوخ که نزدیک تو مردی شاعرم
(همان: ۶۸۷)

یا در قطعه‌ای با مطلع

تو اگر شعر نگویی چه کنی خواجه حکیم؟ بی‌وسیلت نتوانی که به درها پویی
(همان: ۷۲۳)

شخصی به نام خواجه حکیم را تنها، شاعر می‌داند؛ اما خود را آراسته به هنرها و
علوم عقلی و نقلی فراوانی معرفی می‌کند که بدون شاعر بودن هم برای وی ارزش و
اعتبار به همراه می‌آورند. در پایان همین قطعه نیز شاعری را ضایع شدن عمر می‌داند:
ضایع از عمر من آنست که شعری گویم حاصل از عمر تو آنست که شعری گویی
(همان: ۷۶۱)

انوری شاعری را باعث قبول عامه؛ اما راه حکمت را راه خواص می‌داند و می‌کوشد
مقبول خواص افتد؛ نه عوام. برتری حکمت که مایه‌ی کمال «بوعلی» هاست بر شعر که
مایه‌ی نقصان «فردوسی» هاست، درون‌مایه‌ی قطعه‌ای است با مطلع
انوری بهر قبول عامه چند از ننگ شعر راه حکمت رو قبول عامه گو هرگز مباح
(همان: ۶۹۵)

شعر و شرع و برتری شرع بر شعر نیز درون‌مایه‌ی قطعه‌ای است با مطلع
کسی که مدت سی سال شعر باطل گفت خدای بر همه کامیش داد پیروزی
(همان: ۷۴۳-۷۴۲)

عادت «طرح شعر» و کسانی که به آن می‌پردازند نیز در قطعه‌ی
عادت طرح شعر آوردنند قومی از حرص و بخل گنده‌ی خویش
نام حکمت همی‌نهند آن‌گاه بر خرافات ژاژ ژنده‌ی خویش
گرگ و خراز این لثیمانند همه دوزنده و درنده‌ی خویش...
(همان: ۶۶۳-۶۶۲)

نکوهش شده‌است.

انوری دل‌زده از شعر و شاعری، در اواخر عمر با فرستادن قطعه‌ای به مطلع
کلبه‌ای کاندرا او به روز و به شب جای آرام و خورد و خواب من‌ست
حالتی دارم اندر او که در آن چرخ در غبن و رشک و تاب من‌ست
(همان: ۵۷۷)

برای سلطان غور، تمایل خود را به گوشه‌نشینی، اعلام کرده و از پیوستن به دربار او سر باز زده است.

۲. نکوهش مقریان و قرآن‌خوانان

قطعه‌ای مطایبه‌آمیز، با مطلع

دوش در خواب پیمبر را دیدمش کوز امت آزده است
(همان: ۵۳۴)

به طنز و تمسخر مقریانی اختصاص یافته که رونق مسلمانی را به صوت ناخوش و قرائت ناصحیح خود می‌برند.

۳. نکوهش صوفیان جاهل و خرّقه‌پوشان ریاکار

از طبقات دیگری که مورد طعن و طنز انوری قرار گرفته‌اند، صوفیان گداپیشه و مفت‌خواری هستند که حلال از حرام نمی‌شناسند؛ در قطعه‌های زیر، مضامینی از این نوع را به روشنی می‌توان دید:

ما را برون ز حکمت یونانیان چو هست تقلید مکیان و قیاسات کوفیان
(همان: ۷۰۴)

جامه‌ی ازرق همی‌پوشی و نزدیک تو نه از حلال کسب تا نان گدایی هیچ فرق
(همان: ۶۶۶)

۴. نکوهش بازاریان

بازاریان فاسد، طماع، پست و دون، طبقه‌ای دیگر هستند که از نیش زبان طنزآلود انوری نرسیده‌اند. بازار نیز از دید او، همسنگ جیفه و مزبله و مزرعه‌ی فساد است؛ در این مضمون است، قطعه‌ای با مطلع

روزی پسری با پدر خویش چنین گفت: کان مردک بازاری از آن زرق چه جوید؟
(همان: ۶۴۶)

۵. نکوهش طبیبان

از دیگر گروه‌هایی که انوری با سخنان نیشدار خود آنان را مخاطب قرار داده، طبیبان «آدمی‌کش» هستند که در ترکیب داروی خود، «ملک‌الموت کوفته» دارند؛ در این مضمون است، قطعه‌ای با مطلع

مقبلی آن‌که روز و شب ادبار از سر و ریش او همی‌ریزد
(همان: ۶۷۵)

۶. نکوهش وزرا

انوری در قطعه‌ای دیگر، وزیری خسیس را مخاطب قرار داده و حساست وزرا را به تصویر کشیده‌است:

تو وزیری و منت مدحت‌گوی دست من بی‌عطا روایی
خود وزارت به من سپار و مرا مدحتی گوی تا عطا بینی
(همان: ۷۵۷)

۷. نکوهش مرتبه‌ی ندیمی

ندیمی نیز از پیشه‌های نکوهیده‌ی شاعر است؛ پیشه‌ای که آزادی و کرامت نفس انسان با الزام به خوشامدگویی در برابر حکام و سرانجام با «سیلی خوردن و دشنام دادن»، خدشه می‌پذیرد؛ در این مضمون است قطعه‌ای با مطلع
نشاید بهر آداب ندیمی دگر بر جان و دل محنت نهادن
(همان: ۷۰۵)

۸. گله از کارگزاری و عمل

کارگزاری و عمل نیز بسیار مورد نکوهش انوری است:
ز ابتدا کاندرا آمدی به عمل بیش از این بود بارنامه و جاه
کار با آب و گل نبودت بیش بازخواهی شدن بر آن ناگاه
نه به آب و گلی که سلطان راست به گل تیره و به آب سیاه
(همان: ۷۱۲)

۹. نکوهش خواجهگان دستاربسته‌ی بی‌خرد و بخیل

انوری کله‌ی این خواجهگان را از کدوی خشک نیز خالی‌تر و بی‌ارزش‌تر، تصویر کرده‌است:

دستار خوان بود ز دوگز کم به روستا در وی نهند ده کدوی تر نه بس عجب
لیکن عجب ز خواجه از آن آیدم همی کو بر کدوی خشک نهد بیست گز قصب
(همان: ۵۲۱)

این خواجهگان، سخت تنگ‌نظر و بخیلند:

خوان خواجه کعبه‌ست و نان او بیت الحرام نیک بنگر تا به کعبه جز به رنج تن رسی؟
برنشته بر کنار نان او خط سیاه لم تکنونوا بالغیه الأ بشق الانفس
(همان: ۷۴۴)

در مجموع می‌توان گفت آنچه انوری درباره‌ی اصناف مختلف سروده، در واقع نوعی نقد اجتماعی است که حال و کار و کیفیت ارائه‌ی خدمات این اصناف را آشکار می‌کند یا سوگیری و نگاه مردم را به این اصناف باز می‌گوید؛ از این دید، شعر انوری می‌تواند آینه‌ی اجتماع دوران او باشد که اگر پژوهشگر، لایه‌ی طنز آن را کنار بزند، بسیاری از کیفیت‌های اجتماعی این اصناف، بر او کشف خواهد شد.

ب) کارکرد فرهنگی و اجتماعی شهر آشوب شهری و منطقه‌ای انوری در نکوهش مردم دیگر شهرها

بسامد این گونه از شهر آشوب در مقطعات انوری کم‌تر از نوع دیگر است. غیر از هجویه‌ی «در مذمت بلخ» که به او منسوب داشته شده بود، از جمله شهر آشوب‌های او در این نوع، مطایبه‌ها و گلایه‌هایی است که با برخی شهرها از جمله نخشب، غزنین و مرو داشته است؛ در قطعه‌ای با مطلع

آن خداوندی که سال و ماه را تکیه بر اجزای روز و شب نهاد
(همان: ۵۸۶)

با بزرگ‌نمایی شگفت‌انگیزی، بخل نخشبیان را برجسته کرده و در این قطعه‌ی کوتاه نیز خواننده را به رعایت فاصله‌ی دوستی (مانند آب و روغن) با غزنویان، رهنمون شده است:

آن بزرگانی که در خاک خراسان خفته‌اند این دُر معنی که خواهم گفت، ایشان سفته‌اند
عاقلان با تجارب عالمان ذوفنون دوستی با غزنوی چون آب و روغن کرده‌اند
(همان: ۶۱۳)

گاه برخی از قواعد و آداب معاشرت اجتماعی مردم یک شهر، مورد توجه انوری بوده است؛ برای نمونه، در قطعه‌ای با مطلع
مرغزی‌وار اگرچه قافیه نیست خود سلام و علیک می‌نکنند
(همان: ۶۲۴)

اهالی مرو را به ویژگی «سلام نکردن»، بازشناسانده است.^۲

۲.۲.۳. هجو زن

زن در جایگاه یکی از دو رکن جامعه‌ی بشری، در نگاه انوری جایگاهی بسیار پست دارد. هرچند خود او به مناسبت‌های گوناگون، زنان نامدار عصر خویش، همچون «ترکان خاتون» یا «عصمه‌الدین رضیه الملوک»، از زنان منسوب به دربار، را

ستوده (همان: ج ۲: ۵۹۰؛ ۶۱۴)، روی هم رفته نگرش وی به زن، بسیار توهین‌آمیز و همراه با بدزبانی و بدبینی‌ست:

زن چو میغ‌ست و مرد چون ماه‌ست	ماه را تیرگی ز میغ بود
بدترین مرد اندرین عالم	به بهینه زنان دریغ بود
هرکه او داد دل به مهر زنان	گردن او سزای تیغ بود

(همان: ۶۳۰)

در قطعه‌ای با مطلع

گفت با خواجه یکی روز از این خوش مردی: خنک آن‌کس که زن خوب بمیرد او را
(همان: ۶۴۵)

زن خوب را زنی دانسته که زود بمیرد؛ زن را باید به چاه انداخت و البته بهتر است در این شرایط کسی زن را از سقوط در چاه باز ندارد. انوری افزون بر هجو زن و مردانی که با زنان رابطه‌ای شایسته و احترام‌آمیز دارند، مردانی را که ازدواج کرده‌اند، به قید سوگند، قلتبان می‌خواند:

به خدایی که بی‌ارادت او	خلق را رنج و شادمانی نیست
کاندر این روزگار زن کردن	بجز از محض قلتبانی نیست

(همان: ۵۷۱)

او در قطعه‌ای با مطلع

کرا عقل باشد زبردست شهوت چرا زبردستی کند هیچ زن را
(همان: ۵۱۷)

ادعا می‌کند مردانی که از همسر خود حرف‌شنوی دارند، در اصل، عیال زن خود هستند. (ر.ک: همان: ۵۱۷) او آشتی با زنان را هم‌ردیف جنگ با خدا دانسته و ادعای کند خود، غلام‌بارگی را برگزیده که هرچند دشمنی با خداست، در نقطه‌ی مقابل دوستی مخاطب با زن قرار دارد:

لنگ خواهی مرا روا باشد	دل از این من چگونه تنگ کنم
تا تو را من به قلتبانی تو	حاش الله که هیچ ننگ کنم
که تو را از زن و مرا ز خدا	چون به میزان خود به سنگ کنم
تو بدان صلح کرده‌ای با زن	من بدین جنگ با خدای کنم

(همان: ۶۹۲)

یا در قطعه‌ای با مطلع

ای برادر پند من بشنو اگر خواهی صلاح در معاش خویش بر قانون من کن یک مدار
(همان: ۶۹۲)

که درون مایه‌ای صرفاً زن‌ستیزانه دارد، مردان را به ترک زن، فراخوانده و سپس از فواید غلام‌بارگی سخن گفته و آن را بر ازدواج ترجیح داده‌است. همان‌گونه که انوری پیوسته مردان متاهل را از «اسیر زن شدن» بیم می‌دهد و همواره ایشان را به طلاق، فرامی‌خواند:

مار نون نکاح چون بزدت ای به حرّی و رادمردی طاق!
هان و هان تا ز کس طلب نکنی هیچ تریاق به ز طای طلاق
(همان: ۶۶۶)

شاید انوری از بیم دشواری‌های عایله‌مندی‌ست که پیوسته مردان را به پرهیز از زن فرامی‌خواند. در قطعه‌ای با مطلع
کم‌عیالی سعادت‌ی‌ست که مرد نرود جز برای خویش بدان
بر حال «ماه فردرو» حسرت می‌خورد و به حال صورت فلکی «نعش»، دل می‌سوزاند؛ زیرا:

نعش مسکین که دختران دارد لاجرم واله‌ست و سرگردان
نه طلوع‌ست مرورا نه غروب صعب کاری‌ست این عیال‌گران
(همان: ۷۰۲)

چنین به نظر می‌رسد که از دید انوری، عیال تنها زن و دختر را شامل می‌شود که سربار آسایش و جمعیت خاطر مردند. انوری در هجوهای خود نیز پیوسته از دشنام‌هایی استفاده می‌کند که همسر، مادر و خواهر و دختر مخاطب را هدف قرار می‌دهد که قطعا از ارزش پایین زن در نظر این شاعر سرچشمه می‌گیرد؛ برای نمونه: «قتل‌بانی هم به خواهر هم به زن...» یا:

چند گویی خواهر من پارساست گب مزین، گرد حدیث او مگرد
(همان: ۶۰۱) و...

۲.۲.۴. شکوه از کسادی بازار شعر و شاعری

انوری پیوسته از کسادی بازار شعر و شاعری، دل‌آزرده است و رو به پس، به دورانی چشم دارد که دربارهای سامانی و غزنوی صله‌هایی افسانه‌ای به شاعران می‌بخشیده‌اند؛

اما در دوره‌ی او، بازار شعر و مدح از رونق افتاده و دیگر، شاعر را سر مداحی نیست. علل و عوامل این امر را خود شاعر در جای جای اشعار خویش، با بیانی شکوه‌آمیز و گاه درآمیخته با طنز و کنایه و حتی با بیانی بی‌پروا و تند، بازتاب داده‌است. در این‌جا، نگاه انوری گاه تا حد یک تحلیل‌گر تیزبین، مسایل اجتماعی را واکاوی و بررسی می‌کند و در فرجام، با دریافت این نکته که هیچ‌یک از نالایقان عصر او سزاوار مدح نیستند، از سر درد می‌سراید:

خاطری چون آتشم هست و زبانی همچو آب فکرتی تیز و ذکایی رام و طبعی بی‌خلل
ای دریغا نیست ممدوحی سزاوار مدیح وی دریغا نیست معشوقی سزاوار غزل
(همان: ۶۷۴)

عنصری که به شعر می‌صله یافت نه ز ابنای عصر برتری‌ای‌ست
نیست اندر زمانه محمودی ورنه هر گوشه صد چو عنصری‌ای‌ست
(همان: ۵۶۸)

نیز مدح و غزل نخواهم گفت گرچه طبعم به شعر موی شکافت
کان‌که معشوق بود پیر شده‌ست وان‌که ممدوح بود فرمان یافت
(همان: ۵۷۶)

و در قطعه‌ای با مطلع دوستی در سمر کتابی داشت
یک دو صفحه به پیش من برخواند (همان: ۶۱۸)

داستان دوستی را نقل می‌کند که از کتاب سمر خود، داستان حاتم‌بخشی‌های کریمی را روایت کرده که به صله‌ی یک بیت شعر، بدره‌ای زر به شاعر ارزانی داشته‌است؛ انوری با بدبینی طنزآمیزی، کرم فرادستان را سمر و افسانه می‌خواند: گفتم ای دوست! ترهات ست این این سخن بر زبان نشاید راند
آخر این قوم عادیان بودند که خود از نسلشان کسی بنماند
(همان: ۶۱۸)

انوری، این بخل و تنگ‌چشمی ارباب زر و زور را در بافتی سرشار از طنز و تعریض، در قطعه‌ای با مطلع

اندر این عصر هرکه شعر برد به امید صلت بر ممدوح
(همان: ۵۸۲)

۶۷ ————— بررسی مضامین اجتماعی و سیاسی در مقطعات انوری ابیوردی

به تصویر کشیده و مدعی شده شاعر برای صله گرفتن، چهار آلت «دانش خضر» و «نعمت قارون» و «صبر ایوب» و «زندگانی نوح» را باید در کار کند. یا در قطعه‌ای به مطلع

گر اندک صلتی بخشد امیرت از او بستان کز او بسیار باشد
(همان: ۶۰۵)

عطای امیر را به «ختنه» تشبیه کرده که در درازای عمر، تنها یک بار اتفاق می‌افتد. بر نیامدن انتظار او از کرم ممدوحان تنگ چشم که حتی آیین زکات را نیز فراموش کرده‌اند، در قطعه‌ای با این مطلع، بازتاب یافته‌است:

خود بعد انتظار درازم گلو گرفت نومیدیم که جانم از آن درد خسته شد
(همان: ۶۰۷)

۲.۲.۵. گله از سفله‌پروری روزگار و حرمان اهل هنر

درون‌مایه‌ی «آسمان کشتی ارباب هنر می‌شکند...» (حافظ، ۱۳۷۸: ۵۱۵) و «فلک به مردم نادان دهد زمام مراد...» (همان: ۳۶۴)، از جمله درون‌مایه‌هایی است که در ادبیات کهن سال فارسی، بارها به شکل‌های گوناگون بازتاب یافته‌است. این نگاه در شعر شاعر همواره متوقع ابیورد نیز بسیار به چشم می‌خورد؛ از جمله در قطعه‌ای با مطلع
با فلک دوش به خلوت گله‌ای می‌کردم که مرا از کرم تو سبب حرمان چیست؟
(انوری، ۱۳۷۲، ج ۲: ۵۶۵)

همچون حافظ، درد سفله‌پروری روزگار را با ستایش هنر خویش، تسکین می‌دهد؛ پند فلک به او چنین است:
شکرکن شکر که در معرض فضلی که تورا است گنج قارون چه بود؟ مملکت خاقان چیست؟
(همان: ۵۶۵)

عیب بودن هنر در دوران شاعر، در قطعه‌ای با مطلع
خود هنر در عهد ما عیب‌ست اگر نه این سخن می‌کند برهان که من شاعر نیم بل ساحرم
(همان: ۶۸۷)

انعکاس داشته و انوری دریافت این نکته‌ی دقیق را دلیل ساحری خود معرفی کرده‌است؛ او همچنین در قطعه‌ای با مطلع
ای خواجه مکن تا بتوانی طلب علم کاندر طلب راتب هر روز بمانی
(همان: ۷۵۱)

خواننده را پندمی دهد که از طلب علم و هنر بپرهیزد و به مطربی و مسخرگی روی آورد تا به نان شب، درنماند. عبید زاکانی نیز چنین درون‌مایه‌ای را از انوری برگرفته و با طبیعت طنزپرداز خود، در قالب حکایت شیرین و مشهور «لولی‌ای با پسر خود ماجرا می‌کرد که: تو هیچ کاری نمی‌کنی و عمر در بطلت به سر می‌بری...» (زاکانی، ۱۳۳۴: ۹۸) به نگارش درآورده‌است.

۲.۲.۶. نگاه منفی به اقلیت‌های مذهبی

انوری به سنت پیشینیان، جز مسلمانان، پی‌روان همه‌ی آیین‌های الهی را کافر می‌داند؛ برای نمونه در قطعه‌های با مطلع‌های

مردکی اشقرست و رومی‌روی گویی از راهبان ناقوسی‌ست
(انوری، ۱۳۷۲، ج ۲: ۵۶۷)

عاشر آن اکرم معاشر شر گویی از گبرکان ناووسی‌ست
(همان: ۵۶۷)

مسیحی یا زرتشتی بودن در جایگاه دشنام به کار رفته است. او در جایی دیگر، کنشت را سرای کافران دانسته است؛ در حالی که کنشت یا کنیسه به عبادت‌گاهی اطلاق می‌شود که پیروان موسی (ع) در آن به عبادت می‌پردازند:

به کعبه‌ی سخن اندر چه ذکر او رانی که ذکر او نکند هیچ کافری به کنشت
(همان: ۵۷۶)

۳. نتیجه‌گیری

انوری شاعری‌ست حساس که به پدیده‌های اجتماعی و سیاسی دوره‌ی خود واکنش نشان می‌دهد و همواره افزون بر اعتراض و سرکشی و طغیان علیه کاستی‌ها و ناراستی‌ها، راه‌کارهایی نیز برای بهتر شدن اوضاع سیاسی و اجتماعی عرضه می‌دارد که البته زبان این راه‌کارها همواره تند و بی‌پروا و سرشار از هجو و اعتراض و عصیان است. او در سوگیری‌های سیاسی خود، پیوسته هواردار مردم است و ایران و ایرانی و شرایط نابهنجار آن در آثار وی هویت و رنگ و بویی تازه دارد. در این زمینه او را باید پیش‌رو سعدی و دیگرانی دانست که در سده‌های بعد، ندای دادخواهی مردم از دست حاکمان ستم‌پیشه، از نای ایشان برخاسته است. او در راه دادخواهی، بیم و هراس نمی‌شناسد و همچون شاعری انقلابی، اشخاص ستم‌پیشه را آماج طعن و لعن و دشنام

قرار می‌دهد و آنان را از فرجام ستم، می‌ترساند؛ بدین سبب، لحن کلام او، از آن‌جا که با محافظه‌کاری هیچ پیوندی ندارد، گاه به شعر شاعران انقلابی دوره‌ی مشروطه شباهت‌های فراوانی می‌یابد که این پدیده در جایگاه خود، قابل تامل و بررسی‌ست.

شاعر در پرداختن به مضامین اجتماعی و نقد معضلات اجتماع نیز نگاهی تیزبین داشته و بی‌فرهنگی و نااهل‌پروری و ناشایستگی اهل زمانه را که همواره طبقه‌ی خواص اجتماع را می‌آزارد، در نظر داشته است؛ اما انوری در برخی زمینه‌ها، حداقل با نگاهی امروزی، گاه راه درستی را نیموده است؛ از جمله‌ی این بی‌راهی‌ها، بدبینی شدید و اهانت‌آمیز او به زن و نیز هجو اصناف یا مردمان شهرهای مختلف یا پی‌روان دیگر ادیان و متصف کردن آنان به صفات نکوهیده است.

روی هم رفته در شعر انوری پرداختن به سیاست و اجتماع، با هجو، پیوندی عمیق دارد و او از بیان بی‌پروا و سراسر خشم و هجو و دشنام، بیش‌تر یاری می‌جوید تا این‌که مانند اشخاصی همچون سعدی، در بافتی ملایم و حکمت‌آموز به این معضلات توجه نشان دهد؛ از این رو، مضامین برهنه و بی‌پرده‌ی اجتماعی و سیاسی انوری، بیش‌تر در مقطعات هجوی وی باز نمود داشته‌اند و نه در غزلیات عاشقانه یا قصاید مدح‌آمیز وی. انوری آن‌گاه که در شعری مدحی به نکته‌ای سیاسی و اجتماعی پرداخته، از بیانی کنایی بهره‌جسته است تا سخن را هرچه پوشیده‌تر گزارده باشد؛ جایی میان گفتن و نگفتن. این ویژگی نیز از هوشیاری شاعر در رعایت تناسب میان مقام و مقال سرچشمه می‌گیرد که نه تنها عیبی بر آن نمی‌توان گرفت، بلکه از محاسن کلام وی شمرده می‌شود.

یادداشت‌ها

۱. مطلع قطعه‌های سروده شده در این واقعه عبارت است از:
بوالحسن ای کسی که در احسان وعده از رغبت تو مایوس‌ست
(انوری، ۱۳۷۲، ج ۲: ۵۴۸)
مدت عالم به آخر می‌رسد بی‌هیچ شک طالع عالم نمی‌بینی که چون منحوس شد
(همان: ۶۰۶)

با فلک دی نیازمندی گفت: چون منت گر نیازمند کنند (همان: ۶۲۴)

۲. مطلع قطعه:

کامل العصر نیک بدان با من این سیف نیک می‌نکند (همان: ۶۲۴)

فهرست منابع

- آدمیت، فریدون. (۱۳۴۶). *اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده*. تهران: طهوری.
- انوری، علی بن محمد بن اسحاق. (۱۳۷۲). *دیوان*. ۲ جلد، تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، تهران: علمی و فرهنگی.
- اعتصامی، پروین. (۱۳۸۴). *دیوان اختر چرخ ادب، پروین اعتصامی*. به کوشش حسن برازان، مشهد: سنبله.
- براهنی، رضا. (۱۳۷۱). *طلا در مس*. جلد ۳، تهران: مولف.
- جوادی امامزاده‌ای، هادی و عبیدی‌نیا، محمدمیر. (۱۳۹۳). «عناصر شریعت دوگانه‌ی شاعری انوری». *بوستان ادب*، سال ۶، شماره ۳، (پیاپی ۲۱)، صص ۷۳-۹۲.
- حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۷۸). *دیوان*. تصحیح خلیل خطیب‌رهبر، تهران: صفی‌علی‌شاه.
- حسن‌لی، کاووس. (۱۳۸۵). *گونه‌های نوآوری در ادبیات معاصر ایران*. تهران: ثالث.
- رستگار فسایی، منصور. (۱۳۸۰). *انواع شعر فارسی*. شیراز: نوید.
- زاکانی، عبید. (۱۳۳۴). *کلیات*. تصحیح و مقدمه‌ی عباس اقبال آشتیانی، تهران: اقبال.
- سعدی، مصلح‌الدین. (۱۳۶۳). *کلیات سعدی*. محمدعلی فروغی، تهران: امیرکبیر.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۲). *مفلس کیمیافروش*. تهران: سخن.
- _____ (۱۳۸۶). *زمینه‌ی اجتماعی شعر فارسی*. تهران: اختران-زمانه.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۳). *انواع ادبی*. تهران: فردوسی.
- صراطی، ژیلا. (۱۳۹۱). «مطلع ادبیات سیاسی در ایران معاصر ایران». *نشریه‌ی زمانه*، شماره ۴۷، <http://www.zamane.info>
- گلچین معانی، احمد. (۱۳۸۰). *شهرآشوب در شعر فارسی*. به کوشش پرویز گلچین معانی، تهران: روایت.
- میرزانیان، منصور. (۱۳۸۷). «نگاهی به مفهوم وطن در شعر مشروطه». *سایت موسسه‌ی مطالعات تاریخ معاصر*، www.iichs.org
- میرفطروس، علی. (۲۰۰۶). *تاریخ در ادبیات*. کانادا: نشر فرهنگ.
- یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۸۸). *جویبار لحظه‌ها*. تهران: جامی.